بسم الله الرحمن الرحيم

دانشکده علوم انسانی

پایان نامه دوره کارشناسی ارشد رشته زبان و ادبیات فارسی

موضوع:

بررسی روایت در مثنوی بر اساس نظریه ژرار ژنت

استاد راهنما:

دکتر حسین حسن پور آلاشتی

استاد مشاور:

دکتر رضا ستاری

استادان داور:

دکتر قدسیه رضوانیان

دکتر مسعود روحانی

دانشجو:

سیده ملیحه هاشمی سلیمی

بهمن ۱۳۸۹

با سپاس از خداوند که هر لحظه نفس کشیدنم را مدیون اویم ، اگرچه او را خوب بندگی نکرده ام.

با سپاس از پدر و مادر عزیزم که عمری را در تعلیم کودکان این مرز و بوم روزگار گذراندند و با تشکر از برادر و خواهر اندیشمندم و همسرانشان که همواره مشوّق من بوده‌اند .

با سپاس از استاد ارجمند، دکتر حسین حسن پور آلاشتی که با نکته سنجی ها و دقت خویش مرا راهنمایی فرموده‌اند.

و با سپاس از دکتر رضا ستاری که از مشاوره ایشان نیز بی بهره نبوده ام.

تقدیم به آوای عزیزم

چکیده:

وجود عنصر روایت در ادبیات، دین، فلسفه، خاطرات و ... لزوم شکل گیری رشته ای جدید تحت عنوان روایت شناسی را سبب شد. مقوله زاویه دید و زمان به عنوان مهمترین وجوه ساختار روایی، به عنوان عناصر مرکزی بسیاری از نظریه‌های ادبی از جمله نظریهٔ ژرار ژنت(Genette Gerad) است. وی در مقوله زاویه دید، با کانون سازی، - چه کسی روایت می کند؟ و داستان از زاویه دید چه کسی بیان می شود ؟- باعث شناخت شناسنده در مواجه با متن می‌شود؛ اما همپای زاویه دید، زمان یکی از ابزارهای روایی است که نویسنده از آن بهره می جوید تا به کمک آن و با جابجایی هایی که در نظم خطی آن ایجاد می کند، پیرنگ دلخواه و مناسبی را بسازد و به این صورت به زمان بندی خاص "جهان داستانش" دست یابد. ژنت یکی از جدیدترین نظریات خود را درباره زمان در ۳ بخش نظم، تداوم و بسامد به بحث می کشاند؛ در میان آثار روایی ایرانی، مثنوی مولانا از جمله آثار ارزشمند ادب پارسی است که شاعر در رسیدن به هدف عالی خود - تعلیم - از عنصر روایت در آن بهره می جوید. انتخاب کانون روایت مناسب، یکی از شگردهای مولانا در داستان پردازی است که تنوع آن موجب پویایی و تأثیرپذیری روایت می شود. از سویی او از تمامی ظرفیت های ادبی- روایی عنصر زمان برای ایجاد جذابیت، کشش و تأثیر پذیری در روایت بهره می جوید که باعث القای حس انتظار و تعلیق در خواننده برای پی گیری داستان می شود. از این رو، در این تحقیق سعی شده است ۶ روایت از روایت های کوتاه و بلند مثنوی با نظریه ژنت که یکی از جدید ترین نظریات درباره عناصر زاویه دید و زمان در روایت است، مورد تحلیل و بررسی قرار گیرد و نشان داده شود که چگونه مولانا در پردازش داستان ها به زیبایی و مهارت هر چه تمام تر از ظرفیت های ادبی- روایی عنصر زمان و زاویه دید برخوردار است که باعث جاودانگی اثر وی در اذهان شده است.

کلید واژه : روایت ، زاویه دید ، زمان ، مثنوی ، مولوی ، کانون روایت ، نظم ، تداوم ، بسامد ، تعلیق .

فهرست مطالب

عنوان
صفحه

فصل اول: طرح پایان نامه

۱-۱ تعریف مسأله ۳

۱-۲ چارچوب محتوایی ۵

۱-۳ سوالات پژوهش ۹

۱-۴ روش پژوهش ۹

۱-۵ حدود پژوهش ۹

۱-۶ اهداف پژوهش ۹

۱-۷ پیشینه تحقیق ۱۰

فصل دوم: کلیات

۲-۱ روایت ۱۴

۲-۱-۱ روایت شناسی ۱۴

۲-۱-۲ روایت ادبی ۱۵

۲-۲ جایگاه راوی در روایت ۱۶

۲-۲-۱ چشم انداز ۱۷

۲-۲-۲ زاویه دید از دیدگاه ژنت ۱۸

۲-۳ جایگاه زمان در روایت ۲۱

۳-۳ زمان چیست؟ ۲۲

۳-۳-۱ زمان از دیدگاه ژنت ۲۴

۳-۳-۱-۱ نظم ۲۴

۳-۳-۱-۲ تداوم ۲۵

۳-۳-۱-۳ بسامد ۲۶

۳-۴ تعلیق چیست؟ ۲۷

فصل سوم: روش شناسی

۳-۱ روش شناسی ۳۰

فصل چهارم: بررسی روایت در مثنوی بر اساس نظریه ژرار ژنت

۴-۱ زاویه دید ۳۳

۴-۱-۱ پادشاه و کنیزک ۳۳

۴-۱-۲ پیر چنگی ۴۷

۴-۱-۳ مرد اعرابی و همسرش ۵۹

۴-۱-۴ بیدار کردن ابلیس معاویه را که خیز وقت نماز است ۹۱

۴ -۱-۵ منازعت چهار کس جهت انگور که هر یک به نام دیگری فهم کرده بود آن را ۱۰۱

۴-۱-۶ دز هوش ربا (قلعه ذات الصور) ۱۰۴

۴-۲ زمان ۱۴۷

۴-۲-۱ پادشاه و کنیزک ۱۴۷

۴-۲-۱-۱ نظم ۱۴۷

۴-۲-۱-۲ تداوم ۱۵۴

۴-۲-۱-۳ بسامد ۱۵۵

۴-۲-۲ پیر چنگی ۱۵۷

۴-۲-۲-۱ نظم ۱۵۷

۴-۲-۲-۲ تداوم ۱۶۴

۴-۲-۲-۳ بسامد ۱۶۵

۴-۲-۳ مرد اعرابی و همسرش ۱۶۶

۴-۲-۳-۱ نظم ۱۶۶

۴-۲-۳-۲ تداوم ۱۷۷

۴-۲-۳-۳ بسامد ۱۷۹

۴-۲-۴ بیدار کردن ابلیس معاویه را که خیز وقت نماز است ۱۸۰

۴-۲-۴-۱ نظم ۱۸۰

۴-۲-۴-۲ تداوم ۱۸۷

۴-۲-۴-۳ بسامد ۱۸۸
۴-۲-۵ منازعت چهار کس جهت انگور که هر یک به نام دیگری فهم کرده بود آن را ۱۸۹
۴-۲-۵-۱ نظم ۱۸۹
۴-۲-۵-۲ تداوم ۱۹۱
۴-۲-۵-۳ بسامد ۱۹۱
۴-۲-۶ دز هوش ربا (ذات الصور) ۱۹۲
۴-۲-۶-۱ نظم ۱۹۲
۴-۲-۶-۲ تداوم ۲۰۰
۴-۲-۶-۳ بسامد ۲۰۴

فصل پنجم: نتیجه گیری

۵-۱ نتیجه گیری ۲۰۸
۵-۱-۱ زاویه دید ۲۰۸
۵-۱-۲ زمان ۲۰۹
تعلیقات ۲۱۲
منابع و مآخذ ۲۱۷

مقدمه:

علاقه مندی به مثنوی مولانا لزوم وجود یک تحقیق را برای نگارنده موجب شد ؛ امّا از آنجا که تقریباً تمامی آثار پژوهشی مستقل در مورد مثنوی ، «محتوایی» هستند، سعی شد این اثر پر ارزش از نظر ساختاری مورد بررسی قرار گیرد.

آنچه سبب شد در این تحقیق، به بررسی عنصر روایت در مثنوی پرداخته شود، علاوه بر شکل روایی این اثر پر ارزش، پاسخ به این پرسش ها بود که:

- آیا مولانا در ضمن شخصیت پردازی، شخصیت ها را در امر روایت شریک می کند؟
- در صورت شریک بودن شخصیت ها در امر روایت، آیا روایت توسط آنها به یک منوال صورت می گیرد؟
- آیا در بخش غیر داستانی نیز زاویه دیدها تغییر می کند؟
- زمان تا چه میزان می تواند در محتوا و ساختار اثر روایی مولانا تأثیر گذارد تا او را در نیل به هدف خویش یاری رساند؟

برای پاسخ به این پرسش ها باید به مسأله زاویه دید و زمان توجه می شد. برای آنکه بررسی زاویه دید و زمان در مثنوی بر اساس چارچوبی قرار گیرد، نظریه های متفاوتی مطالعه شد و در نهایت نظریه ژرار ژنت(Genette Gerad) این قابلیت را داشت که داستان های مثنوی در حیطه آن مورد بررسی قرار گیرد.

تعریف جدید ژنت از زمان و قرار دادن کانون های متفاوت در بحث زاویه دید باعث شد هنرنمایی های مولانا در پردازش داستانها شناخته شود و علت جاودانگی مثنوی به عنوان شاهکار اثر ادبی آشکار گردد.

فصل اول:

طرح پایان نامه

تحلیل روایت(Narration)در مثنوی براساس نظریه ژرارژنت (Genette Gerard)

۱-۱ تعریف مسأله :

تقریباً تمام نظریه پردازان بعد از ارسطو در بررسی آثار ادبی ، اهمیت « ساختار » را متذکر شده اند اما دیدگاهشان نسبت به آن متفاوت است . ساختار یا ساخت، حاصل روابط عناصری است که اثری را شکل می دهد و باعث نظام یافتگی میان اجزای یک اثر ادبی می شود . در همین راستا منتقدان ساختارگرا ، ساختار ادبی را، بر مبنای الگویی نظام مند بررسی می‌کنند که زبان بر اساس و پایه آن شکل می گیرد .

روایت در کنار پیرنگ (Plot) و نمادها و ... ، ساختار اثر ادبی را شکل می دهد و آن توالی حوادثی است که توسط شخصیتها با گفتار و رفتارشان نمود می یابد. ردّ پایی از روایت، در شعر، درام، ادبیات داستانی، قصه، تاریخ، افسانه، نمایشنامه، حماسه، رمانس، رمان و ... قابل مشاهده است. در همین راستا روایت شناسی (Narratology) به عنوان رشته جدیدی که به بررسی شیوه های کلی روایت در همه گونه های ادبی می پردازد ، به عنوان مطالعه نظری روایت یا دستور زبان روایت از قرن بیستم در روسیه شکل گرفت .

ژرارژنت (Genette Gerard) منتقد ساختار گرای فرانسوی در رساله « مرزهای روایت » اجمالی از مسائل مربوط به روایت را مطرح می کند که هنوز کاملترین پژوهش در این زمینه است. مطالعات بنیان شکن وی در سرشت گفتمان روایی به خصوص داستان روایی باعث شده است که ریچارد مکزی وی را « جسورترین و پی گیرترین کاووش گر زمانه ما » بخواند. (آلن ، ۱۳۸۱: ۱۴۱)

« ژرارژنت بر شیوه ای تمرکز می کند که داستان در هنگام نقل پرداخته می شود؛ البته نتایجی که او به دست آورده است، به صورتی قابل بحث از آنچه دیگر روایت شناسان به دست آورده اند، اساسی تر است . هدف های ژنت بلند پروازی کمتری دارند و به نحوی بیرون از برنامه ی اصل ساختار گرا قرار می گیرند. » (هارلند ، ۱۳۸۲ : ۳۶۱)

وی در« نوشتمان روایت » (۱۹۸۰) و به دنبال آن در « مشخصات نوشتمان ادبی » (۱۹۸۲) تحلیل هایی اساسی در زمینه روابط میان داستان و انواع گفتمان روایت مطرح می کند. وی ۵ محور اصلی تحلیل قصه را بیان می کند و موضوع

زاویه دید(Perspective- point of view) را در ادبیات روایی به تفصیل بررسی می کند . در نظریه روایتی ژنت موقعیت داستان بر پایه چگونگی روایت آن بررسی می شود. «چه کسی روایت می کند؟» و «راوی چگونه روایت می کند؟»، در واقع چگونگی روایت یا زاویه دید داستان را مشخص می کند.

در میان آثار برجسته ایرانی، مثنوی مولانا این قابلیت را دارد که از نظر ساختاری و روایی مورد بررسی قرار گیرد. مولانا جلال الدین محمد بلخی در «مثنوی» به عنوان یک اثر برجسته عرفانی - تعلیمی سعی دارد از نوع روایی برای رسیدن به عالی ترین هدف روایت که همانا نوعی آگاهی دادن به خواننده است، بهره جوید . از آنجا که روایت از اصول بنیادی ادبیات و یکی از مباحث مورد توجه در داستان و از عناصر مرکزی نظریه های ادبی است، گاه به علت وضوح ، نادیده گرفته شده است و از سویی تحلیل های به جامانده از آثار مولانا معمولاً محتوایی است؛ لذا نگارنده را بر آن داشته تا چند داستان از مثنوی مولانا را تحلیل ساختاری نماید .

مولانا جلال الدین محمد بلخی برای بیان مقاصد خود به خصوص برای بیان مسائل پیچیده فلسفی و مطالب عرفانی، از داستان و تمثیل بهره می جوید؛ در حالی که مقصود اصلی وی داستان سرایی نیست؛ بلکه داستان بهانه ای است تا «خواننده را به درک درست و آسان و به سوی دریافت حقیقت داستان » سوق دهد. (زرین کوب ، ۱۳۸۷ : ۱۶۴) ذهن سیّال مولانا به وی اجازه نمی دهد مانند عطار در منطق الطیر حکایتها را از قبل دسته بندی کند و به طرز سنجیده و آگاهانه آن را طبقه بندی نماید. شیوه مولانا شیوه داستان در داستان است. ساختار ظاهری مثنوی چیزی جز همین داستان های تو در تو نیست. داستانهایی که ظاهراً ابتدا و مقدمه و خاتمه ای ندارد، از آن رو که مولانا معمولاً به حکایت اصلی می پردازد و در ضمن آن، حکایت های فرعی و درونی را که با حکایت های اصلی در ارتباط است، با توجه به نتیجه‌ای که می خواهد از آن بگیرد، بیان می کند .

مولانا معمولاً حکایت ها را از کتب دیگر اخذ می کند و با افزودن حوادث مختلف، با شخصیت پردازی ، گفتگو های میان شخصیت ها و گاه با توصیفات، حکایت ها را بال و پر می دهد. مولانا با افزودن گفتگوهای میان شخصیت ها ، حکایت ها را جذاب و زنده می کند. گفتگوهای ابتکاری مولانا گاه جزء ساختار کلام می شود که در صورت حذف آن به ساختار روایت لطمه وارد می شود. گفتگوهای میان شخصیتها افکار و عقاید و حالات روحی - روانی و اخلاقی میان شخصیتها را فاش می‌کند؛ مثلاً در داستان مرد اعرابی و همسرش، گفتگوی میان آن دو که ابیات زیادی را به خود اختصاص می دهد، حالات روحی - روانی و اخلاقی مرد اعرابی و همسرش را بیان می کند.

شخصیت پردازی در مثنوی نمود بارزی دارد. به هر حال تمام عوامل حول محور شخصیت ها می چرخد . شخصیت باعث جریان ، فراز و فرود، حرکت و تحول در داستان می شود. در مثنوی زبان شخصیت ها اگرچه پر از کنایات و تکیه کلام ها و مثل هاست، در عین حال به زبان مردم کوچه و بازار نزدیک است زیرا معمولاً شخصیت ها در مثنوی از مردم عادی هستند .

از سویی وجود خواننده ، شنونده و گوینده از لوازم لاینفک روایت است. در داستان ها و حکایات، اینکه چه کسی روایت می کند و راوی کیست؟ خواننده را به درک بهتر داستان رهنمون می سازد.

از مسائل مهم ساختاری داستان های مثنوی، زاویه دید است. بیان داستان در مثنوی گاه از زاویه دید دانای کل است؛ دانای کلی که به تمام شخصیت ها و حالات و عواطف آنان آگاه است. مولانا گاه مسائل را از زبان سوم شخص، گاه از زبان دوم شخص و گاه از زبان اول شخص بیان می کند؛ هنگامی که وی داستان ها را از زاویه دید سوم شخص بیان می کند، ممکن است راوی، حق، شمس تبریزی، حسام الدین چلبی یا منِ وجودی مولانا باشد . مولانا گاه داستان را از زاویه دید اول شخص بیان می کند و خود به عنوان متکلم وارد عرصه داستان می شود؛ امّا گاه التفات از اول شخص به مخاطب بدون هیچ قرینه ای، باعث می شود خواننده را برای اینکه بداند چه کسی با او سخن می گوید، دچار زحمت کند. به هر حال «در همه این موارد سخن از زبان مولوی ادا می شود؛ اما در حقیقت مولوی وقتی خود متکلم واقعی است که هشیار است و « منِ » تجربی و آگاه او سخن می گوید؛ در بقیه موارد او متکلم واقعی نیست؛ مثل نیی است که اگر چه صدا از اوست اما نوازنده حقیقی نایی است و صدای نی از اوست. » (پور نامداریان ، ۱۳۸۴ : ۳۶۴)

۱-۲ چارچوب محتوایی :

ژنت در کتاب « کلام روایی» (۱۹۷۲) همانند تودوروف سه عامل نقل(Recit) (قصه)، داستان(Histoire) و روایت (Narration) را از یکدیگر متمایز می کند و با این کار روایت را به عناصر سازنده اش تقسیم می کند. وی بر این عقیده است که نقل، ترتیب واقعی رویدادها در متن است؛ داستان، تسلسلی است که رویدادها « عملاً » در آن اتفاق می افتند و می توان آن را از متن استنباط کرد و روایت ، همان عمل روایت کردن است. (ایگلتون ، ۱۳۸۰ : ۱۴۵)

« ژنت نظریه نیرومند خود را درباره سخن با بررسی کتاب « در جستجوی زمان از دست رفته » اثر پروست ، تدوین کرد . وی با تقسیم روایت به سه سطح مختلف ، تمایزی را که فرمالیست های روسی میان « قصه » و « طرح » قائل می شوند،

پرداخته تر می کند . این سه طرح عبارتند از « قصه »، « سخن » و « گزارش» . این ابعاد روایت به سه جنبه ای مربوط می شوند که ژنت از سه کیفیت فعل اخذ می کند: زمان، حالت، صدا . تمایزی که او میان حالت و صدا قائل می شود، مسائل برآمده از مفهوم آشنای زاویه دید را به ظرافت روشن می کند. » (سلدن ، ۱۳۷۷ : ۱۴۷ ، ۱۴۶)

ژنت ۵ مقوله محوری تحلیل قصه را از یکدیگر تمییز می دهد :

الف : **ترتیب (order)** : به ترتیب زمانی قصه مربوط می شود و با عواملی همچون پیش بینی ، بازگشت به گذشته یا زمان پریشی که به ناهماهنگی میان « پی رنگ» (plot) و « داستان » مربوط می شود ، سروکار دارد.

ب : **تداوم (Duration)**: این نکته را بیان می کند که روایت چگونه می تواند قطعه ای را حذف کند، بسط دهد، خلاصه کند ، درنگ کوتاهی ایجاد کند و نظایر آن.

ج) **بسامد (Frequence):** که به مسائلی از این قبیل می پردازد که آیا حادثه ای یکبار در روایت اتفاق افتاده و یکبار ذکر شده، یک بار اتفاق افتاده اما چند بار ذکر شده، چند بار اتفاق افتاده و چند بار ذکر شده است یا چند بار اتفاق افتاده و فقط یک بار ذکر شده است.

د : **وجه (Mood)** : مقوله « وجه » را می توان به دو مقوله « فاصله » (Distance) و « چشم انداز » (Perspective) تقسیم کرد. فاصله به رابطه روایت کردن با مصالح خودش می پردازد : آیا مسئله روایت کردن است یا به نمایش گذاشتن آن، آیا قصه با گفتار مستقیم ، غیر مستقیم ، یا غیر مستقیم آزاد » بیان شده است ؟

« چشم انداز » همان چیزی است که می توان آن را به بیان سنتی دیدگاه نامید و به اشکال گوناگون نیز آن را به اجزایی تقسیم کرد. راوی ممکن است بیش از شخصیت ها یا کمتر از آنها بداند یا در سطح آنها حرکت کند. روایت می تواند «فاقد کانون»(Non – Focalized) باشد؛ یعنی از زبان واقف به همه ماجرا و خارج از حوزه عمل، روایت شود، یا « کانون درونی » (Internal- Focalized) داشته باشد؛ یعنی شخصیتی، از یک جایگاه ثابت یا جایگاههای متغیر، آن را باز گوید یا از دیدگاه چندین شخصیت بیان شود. شکلی از « کانون داری خارجی » (External Focalizor)، ممکن است که در آن راوی کمتر از شخصیت ها بداند .

همانطور که گفته شد از مسائل انکار نکردنی روایت، وجود خواننده، شنونده و گوینده است و نقطه دید، جنبه ارتباط روایتی میان مؤلف و خواننده می باشد. شیوه روایی داستان متفاوت است؛ ممکن است از زاویه دید اول شخص، یا سوم شخص و به ندرت از دید دوم شخص بیان گردد :

زاویه دید سوم شخص : در روایت سوم شخص ، راوی بیرون از داستان است و به همه شخصیت های داستان با ضمایر «او» و « آنها » اشاره می کند ؛ همه چیز را در مورد شخصیت ها و وقایع می داند و به درون افکار، احساسات، تخیّلات، شخصیتها راه می برد.

راوی به طور آزادانه در زمان و مکان سیر می کند و از شخصیّتی به شخصیّت دیگر نفوذ می کند و حالات، رفتار و سخنان آنان را بیان می کند. راوی در نوع روایت دانای کل، مداخله گر است و می تواند در مورد اعمال و شخصیت ها اظهار نظر و قضاوت کند و حتی می تواند درباره زندگی انسان ، دیدگاهش را بیان کند.

ژرار ژنت زاویه دید سوم شخص را در حیطه « کانون روایت » (راوی داستان) و « کانون شخصیت داستانی » (کانون درک) بررسی می کند و بین آنها تمایز قایل می شود. « این تمایز میان « کانون عمل روایت » (چه کسی می نویسد؟) و « کانون شخصیت » (چه کسی مشاهده می کند؟) نخست به سال ۱۹۴۳ از سوی کلینت بروکز و رابرت پن واران مطرح شد و بعداً به سال ۱۹۷۲ ژرار ژنت آن را گسترش داد. این تمایز برای طرح درست روایت دانای کل، که منتقدان پیشین بر آن چشم پوشیده بودند و حتی آن را به حساب نمی آوردند ، اهمیت فراوان دارد. » (والاس ، ۱۳۸۲ : ۱۰۷و۱۰۸)

در زاویه دید سوم شخص، گاه راوی، داستان را در حالی روایت می کند که در محدوده ی تجربیات، احساسات و تخیّلات یکی از شخصیت های داستان باقی می ماند .

زاویه دید اول شخص : در زاویه دید اول شخص، گاه راویِ « من » فقط مشاهده گر موضوعات و حوادث است و گاه خود، عنصری از داستان است و نقش را ایفا می کند اما نقش وی جزیی و حاشیه ای است و گاه راوی اول شخص، خود جزء شخصیت های اصلی داستان است و در قالب ضمیر "من"صحبت می کند .

زاویه دید دوم شخص : در این شیوه، راوی، داستان را در حالت خطاب و با ضمیر « تو » برای فرد دیگری روایت می کند که بسیار نادر است .

همانطور که گفته شد ژرارژنت عقیده دارد ممکن است راوی همچون دانای کل داستان را روایت کند؛ در این صورت داستان در موقعیت « کانون صفر » بدون هیچ گونه محدودیتی در زاویه دید قرار می گیرد .

روایت می تواند دارای « کانون درونی » باشد؛ در این حالت ماجراها از درون داستان نمایانده می شود. راوی یکی از شخصیتهای اصلی یا فرعی داستان است و داستان از زاویه دید اول شخص نقل می شود . در « کانون بیرونی » راوی کمتر از شخصیت ها می داند و همچون دانای کل عمل نمی کند؛ بلکه بدون دخالت و کاملاً بی طرفانه و خنثی داستان را بازگو می کند ؛ به همین دلیل داستان به شیوه سوم شخص نقل می شود. در « کانون بیرونی » نویسنده در قالب شخصیت ها می رود و آن را برای خواننده ملموس می کند. پس مشاهده می کنیم که با تغییر زاویه دید ، تغییرات بنیادی و اساسی در داستان رخ می دهد.

ه : **لحن**(Voice) : سرانجام مقوله ای به نام « لحن » وجود دارد که به خود عمل روایت کردن می پردازد، این که چه نوع راوی و شنونده ای مورد نظراند .

در این جا میان زمان روایت و زمانی که روایت می شود و عمل روایت کردن و رویداد هایی که بازگو می شوند، وقوع ترکیبهای گوناگون امکانپذیر است : می توان حوادث را قبل ، بعد یا (مانند رمان نامه ای) همزمان با وقوع آنها بیان کرد . راوی ممکن است خارج از روایت خود (Heterodiegetic)، داخل روایت خود (Homodiegetic)(مانند روایت هایی که به زبان اول شخص بیان می شوند یا نه تنها داخل روایت، بلکه شخصیت اول (qutodiegetic) آن باشد. (ایگلتون ، ۱۳۸۰ : ۱۴۵ - ۱۴۷)

لحن، ثمره روایی زبان و سبک بیان شخصیت ها است . ما در داستانها با دو نوع لحن مواجهیم : لحن عمومی شاعر که نشأت گرفته از فرهنگ و جهان بینی و دوره زندگی اوست و لحن خاص تک تک شخصیت های داستان .

« زبان هر شخص قسمتی از شخصیت و هویت اوست و شاید نخستین مشخص کننده از چندین مشخص کننده ای است که هر آدمی از آدمهای داستان دارد » . (براهنی ، ۱۳۸۱ : ۳۲۴)

1-۳ سؤالات پژوهش :

۱ - زاویه دید در مثنوی چگونه است ؟

۲ - کانون روایت در مثنوی چگونه است ؟

۳ - زمان در داستان های مثنوی براساس نظریه ژنت چگونه است ؟

۱-۴ روش پژوهش :

روش پژوهش ، تحلیل ساختاری و محتوایی است و جمع آوری اطلاعات به روش مطالعه کتابخانه ای است .

۱-۵ حدود پژوهش :

۱ -داستان پادشاه و کنیزک

۲ - داستان پیر چنگی

۳ - قصه اعرابی درویش و همسرش

۴ – بیدار کردن ابلیس معاویه را که خیز وقت نماز است.

۵ - منازعت ۴ کس جهت انگور که هر یکی به نام دیگری فهم کرده بود آن را.

۶ - قلعه ذات الصور

۱-۶ اهداف پژوهش :

شناخت درست تر نوع روایت در اندیشه های مولانا و بررسی ساختاری داستان های مثنوی.

۱-۷ پیشینیه تحقیق :

دکتر پور نامداریان در کتاب « در سایه آفتاب » به شخصیت پردازی و زاویه دید اشاره می کند و به توصیف و بررسی چند داستان از مثنوی از دریچه نگاه خود می پردازد. وی معتقد است که پرداختن حکایت و داستان و استفاده از وجه تمثیلی، هم جنبه لذت آفرینی دارد و هم معانی و مفاهیمی را که فهم آن پیچیده است ، به سطح ادراک خواننده می رساند .

« اصرار مولوی را در رعایت روابط علت و معلولی حوادث ، طرح گفتگوها ، شخصیت پردازی ، تجسم صحنه ها و توانایی وی را در شناخت و توصیف روحیه و خلق و خو و عادات مردم عصر و نیز اختیار زبانی مناسب را که به زبان مردم نزدیکتر است و به اقتضای موقعیت و احوال روحی شخصیت ها تعبیر می کند به وضوح می توان دید. مولوی حتی در روایت حکایت هایی که حادثه ای چندان قابل ملاحظه در آن نیست به نکاتی که گفتیم در حد مقدور توجه دارد.» (پورنامداریان، ۱۳۸۴ : ۳۰۴- ۳۰۳)

از موضوعات مورد توجه مولوی، گنجاندن گفتگو بین شخصیت ها در حکایت است و همین عامل باعث تفاوت حکایات وی با دیگران می شود. برقراری گفتگوها، آوردن حکایت ها، تغییر لحن کلام به مقتضای مقام و موقعیت شخصیت و توصیف صحنه ها در قرآن کریم را می توان از جمله سرمشق و انگیزه جلب توجه مولوی به این شگردها دانست .

با مقایسه حکایات مشترک بین مولانا و دیگران از جمله سنایی و عطار می توان دریافت که « مولوی برای افزایش جنبه تنوعی حکایات خود از شگردهای داستان نویسی که امروز متداول است ، بهره جسته است که عبارتند از :

۱ - پیچیده تر کردن طرح داستان (plot) از طریق افزودن بعضی حوادث به هسته روایت اصلی که معمولاً منجر به واقعی و منطقی تر شدن حوادث و روابط علت و معلولی آنها می شود و بر تردید و انتظار خواننده می افزاید .

۲ - شخصیت پردازی از طریق برقراری گفتگوهای کوتاه یا مفصل میان شخصیت های داستان و نیز توصیف احوال روانی آنها به مقتضای مقام و موقعیت و احوالی که با آن درگیرند. به گونه ای که شخصیت ها نماینده گروهی از انسان ها می شوند. تطبیق این شخصیت ها با تجربه های مخاطبان و خوانندگان، از طریق درک دقت و باریک بینی نویسنده ایجاد لذت و شگفتی در مخاطب یا خواننده می کند .

۳ - برقراری گفتگوهای بلند و کوتاه میان شخصیت ها که به سبب تناسب زبان و مضامین گفتگو ها با مقام و موقعیت شخصیت ها، خواننده از آن احساس لذت می کند .

زبان مولوی اگرچه به طور کلی زبان شعر و نوشتار است اما از طریق تکیه کلام ها و واژگان ، کنایات و ضرب المثل ها و مضامین متناسب ، با حال و مقام شخصیت ها منطبق است .

۴ - بیان داستان از زاویه دید دانای کل به طوری که گویی مولوی به مخفی ترین زوایای روح شخصیت ها آگاه است و نه تنها درباره آن همه چیز را می داند بلکه درباره همه کارها و اشیایی که آنان در خلال حوادث به نوعی با آن درگیر می شوند، اطلاع کامل و تجربه وسیع دارد .

۵ - تنوع بخشیدن به شیوه بیان داستان و نظم حوادث به گونه ای که در موارد بسیار، خلاف روایت ساده و رعایت ترتیب زمانی داستان گویی در گذشته است . چنانکه مثلاً داستان اعرابی بدون مقدمه با دعوای زن با مرد آغاز می شود و شخصیت زن و شوهر در خلال همین بگو مگوست که کاملاً برای خواننده روشن می شود .

۶ - ایجاد تعلیق (Suspense) در حد مقدور حکایت ، از طریق شیوه بیان غیر عادی، توصیف احوال روانی، گفتگو ها ، به تأخیر انداختن علت بیان حوادث یا تصریح نکردن علت ها و قطع و وصل کردن جریان حوادث و خواننده را از این طریق در انتظار و تردید گذاشتن. » (پورنامداریان ، ۱۳۸۴ : ۳۱۸ و ۳۱۷)

همچنین دکتر پور نامداریان معتقدند، داستان ها در مثنوی گاه از دید سوم شخص، گاه دوم شخص، گاه اول شخص بیان می شود و گاه التفات از متکلم و مخاطب در خلال روایت بدون ذکر قرینه، خواننده را دچار مشکل می کند.

همچنین در کتاب «مولانا و نمایش» اثر فاطمه احمدی، وی به بررسی داستانهای دفتر اول مثنوی به طور اجمالی می پردازد.

نویسنده در این کتاب ابتدا به طبقه بندی داستانها می پردازد؛ وی معتقد است همه داستانهای مثنوی در ساختار داستانهای تمثیلی، داستانهای انبیاء، داستانهای بزرگان، حکایات امثال، سؤال و جواب (به صورت دیالوگ)، قصه نوادر (از افرادی سخن می گوید که دارای نقص هستند و نمی خواهند بیان کنند) - داستان های طنز – و داستان های تعلیمی می گنجند. (احمدی، ۱۳۸۷ : ۲۸ - ۲۱)

احمدی به جنبه های نمایش که شامل زمان / مکان (زمینه) گفتار و زبان ، شخصیت ، طرح و توطئه است، در داستانهای دفتر اول می پردازد . وی معتقد است که داستان های مثنوی دارای مکان های تعریف شده و مشخص هستند؛ مثلاً در داستان شیر و نخجیران از راه، چاه و ... نام می برد ولی بعضی از داستانها دارای یک مکانند؛ مثلاً در داستان طوطی و بقال، حوادث در دکان انجام می شود؛ اما زمان در متون کهن به خصوص اشعار معنایی ندارد؛ لذا شاعر خود را در بند زمان داستان نمی داند هر چند از قیود زمان مثل دیروز و فردا و ... سخن می گوید .

نویسنده کتاب"مولانا و نمایش"، لحن را ثمره روایی زبان می داند و معتقد است لحن ، سبک بیان شخصیت است و در داستان های مثنوی می توان چندین لحن خطابه ای ، مناظره ای ، ضرب المثلی ، حماسی ، وصفی ، نقلی ، امری، گفتار پند آموز و تمجیدی را دید.

وی همچنین معتقد است ، ما با شخصیت به عنوان دومین عامل در یک نمایشنامه در داستانهای مثنوی مواجهیم امّا گاه به جای شخصیت با تیپ مواجه ایم این افراد دارای خصوصیاتی هستند که می توان آن را نمونه یک خصلت خاص در طبقهٔ اجتماعی و فردی و ... دانست؛ مثلاً در داستان به عیادت رفتن کر بر همسایه رنجور (۳۳۹۵ تا ۳۳۶۰) همسایه کر در حقیقت نماینده افرادی است که به علت نقص عضو کمبود شخصیت شدیدی احساس می کنند و می خواهند نقص خود را به هر صورت پنهان کنند .

احمدی معتقد است ، طرح ، نقل حوادثی است با تکیه بر موجبیت و روابط علت و معلولی . طرح و توطئه، ساختمان علت و معلولی ، فکری داستان است و جهت داستان را مشخص می کند .